نگاه

مروری بر یک سند تاریخی

دیدگاه آیت‌الله‌العظمی سیدعبدالله شیرازی درباره عاملان اعدام حسنعلی منصور

غیرشرعی بودن «مطلق» ترور و نیز القای دیدگاه منفی در باب اعدام انقلابی حسنعلی منصور، عامل قانونی شدن کاپیتولاسیون در ایران همواره به مثابه حربه‌ای جهت بی‌ارزش کردن این رخداد تاریخی، توسط مخالفان مورد استفاده بوده است. اینک در سالروز این رخداد، متن پرسش و پاسخ مدرسین حوزه علمیه قم با مرحوم آیت‌الله‌العظمی سیدعبدالله شیرازی (قده) را درپی می‌آوریم که نمایانگر دیدگاه آن فقید سعید در این باب است.

محضر مبارک حضرت آیت‌الله‌العظمی جناب آقای شیرازی مدظله العالی، نجف اشرف.

به عرض عالی می‌رساند: پس از حادثه قتل حسنعلی منصور که برخلاف نص آیه کریمه «وَلَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»(۱) بیگانگان را بر ملت مسلمان ایران مسلط کرد و استقلال مملکت را به مخاطره انداخت، علما و جامعه روحانیت را که «الراد علیهم کالراد علی الله» به طرز موهنی ستون پنجم نامید و مرجع عالی‌قدر حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای خمینی مدظله را تبعید کرد و بالغ بر ۱۰۰ نفر از روحانیون و مردم مسلمان و متدین بازار تهران را که به پاکدامنی، تقوی، صلاح و سداد معروفند دستگیر و زندانی و از این عده ۱۳ نفر را به اتهام شرکت و مباشرت در قتل منصور با تقاضای اعدام تسلیم دادگاه نظامی کرد، دادگاه سری فرمایشی هم چهار نفر را به اعدام و بقیه را به حبس‌های طویل‌المدت محکوم ساخت. با توجه به عملیات موهن دولت منصور نسبت به روحانیت و قوانین ضداسلامی و ضداستقلال که شخص مزبور را در حال مبارزه با اسلام و استقلال مملکت قرار داده بود و با توجه به اینکه آقایان دستگیرشدگان از بهترین افراد سرشناس روحانیت و بازار تهرانند و با ملاحظه اینکه کیفیت وقوع حادثه، دلایل اتهام، جریان دادگاه و دفاعیات متهمان هیچ‌کدام به اطلاع ملت ایران نرسیده است و در صورت صحت اتهام عمل مزبور ناشی از روح دین و احساسات مذهبی نامبردگان در برابر اختناق و فشار حکومت منصور و مبارزه صریح وی با اسلام و روحانیت بوده است، بیان فرمایید:

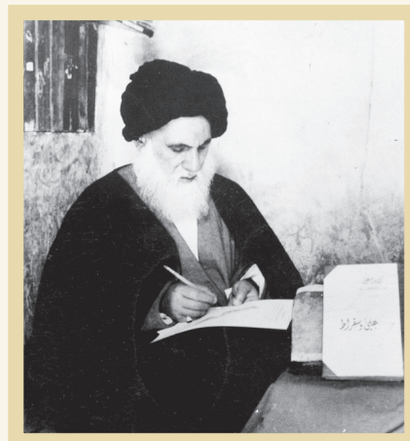

آیت‌الله‌العظمی سیدعبدالله موسوی شیرازی

آیا رأی دادگاه کذایی که سرنوشت آن در دادگاه تجدید نظر معلوم نیست، با موازین شرع مقدس اسلام مطابقت دارد یا خیر؟ و آیا اعدام و حبس این عده بر مبنای حکم دادگاه مزبور جایز است یا نه؟

متمنی است برای استحضار ملت ایران که با ناراحتی شدید، منتظر فتوای مراجع عظام هستند، رأی مبارک را صریحاً مرقوم فرمایید.

تاریخ ۱۳۴۴/۳/۱ـ به امضای ۵۲ نفر از مدرسین حوزه علمیه قم

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم و له الحمد

حضرات حجج اسلام آقایان مدرسین و فضلای حوزه علمیه مقدسه قم دامت افاضاتهم

پس از اهدای سلام و استدعای دوام توفیقات آقایان از محضر مقدس خداوند متعال، در پاسخ فوق‌الذکر آن حضرات: همچنان که می‌دانید حکومت جائر ایران در این دو سه ساله اخیر آنچنان زبانه آتش ظلم و استبدادش بالا گرفته که به منظور بقای خود و انجام اوامر اربابان نصارا و یهود از هیچ‌گونه عمل خلاف دین، قانون و انسانیت فروگذار نکرده است و از نصایح سایر مراجع تقلید عظام، علمای اعلام، ناصحان و خیراندیشان ملت اثری جز مزید شرارت به وجود نیامد (و مازادهم الا طغیانا و ظلما) و پس از جعل قوانین برخلاف دیانت مقدسه اسلام و خونریزی‌ها از قبیل فاجعه عظیمه مدرسه فیضیه قم و کشتار هزاران نفر از ملت مسلمان ایران در روز ۱۲ محرم‌الحرام به جرم حق‌گویی و مساعدت علما که فراموش‌شدنی نیست و سایر قضایا از حبس و تضییق بر حضرات علمای اعلام و بزرگان ملت دولت منصور به دستور شاه و مساعدت مجلسین مصنوعی محرم دست به نغمه بالاتر زدند و ملت مسلمان ایران را با تصویب مصونیت اتباع امریکایی برده اجانب و مملکت مستقل چند هزار ساله ایران را تحت استعمار حقیقی اجانب قرار دادند، حضرت آیت‌الله خمینی را که یکی از مراجع تقلیدند به جرم نصیحت، حق‌گویی و برملا ساختن خطرات و نکبات این تصویب‌نامه برخلاف قانون به خارج کشور تبعید کردند که اکنون اطلاع صحیحی از حال و مکان ایشان در دست نیست، در حالی که مراجع تقلید به نص قانون علاوه بر آزادی نطق و بیان مصونیت دارند، البته به مقتضای علاقه به دیانت، ناموس، آب و خاک چنانچه حوادثی از قبیل قتل منصور و مانند آن پیش آید، جای هیچ‌گونه تعجبی نیست و به‌طور مسلم حکم دادگاه در این‌باره نسبت به اعدام و حبس آن عده هیچ‌گونه از نظر شرع ارزش ندارد و نمی‌توان آنها را مفسد خواند، بلکه مفسد واقعی دستگاه جبار حکومت است که در واقع خود سبب این گونه حوادث می‌شود. «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ* أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَا يَشْعُرُونَ». (۲) و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

نجف اشرف، صفر الخیر ۱۳۸۵ هجری

السیدعبدالله الشیرازی

پی‌نوشت‌ها:

۱- قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۱۴۱.

۲- قرآن کریم، سوره بقره، آیات ۱۱ـ۱۲.

امیر امیری

مرحوم بخارایی شب قبل، وصیت‌نامه‌اش را نوشت و دعا و نیایش به‌جای آورد. روی دسته اسلحه‌ای که برای ترور منصور تهیه کرده بود، یک طرف «خواهان بازگشت حضرت آیت‌الله خمینی» و طرف دیگر «قطع رابطه با اسرائیل» را نوشته بود. اسلحه را هم پشت پاکت نامه بزرگی پنهان کرده بود تا سوءظن کسی برانگیخته نشود. او به بهانه رساندن پاکت به نخست‌وزیر تا چندقدمی منصور رفت و چون به تیررس او رسید، شلیک کرد. منصور زخمی شد و با آن که چند روزی را هم در بیمارستان به سر آورد، سرانجام از این ترور جان سالم به در نبرد

«ناگفته‌ها و خاطراتی از اعدام انقلابی حسنعلی منصور» در گفت‌وشنود با سیدمصطفی حائری‌زاده

اعلام خبر مرگ منصور را به تعویق انداختند

شاهد توحیدی

در آغازین روز از بهمن ۱۳۴۳، جماعتی از «فتیان» به انتقام تبعید پیر مراد، یکی از شاخص‌ترین عوامل استعمار را به خاک افکندند. اینک در چهل و نهمین سالروز این رویداد تاریخی، روایتی ناگفته از آن را از زبان جناب سیدمصطفی حائری‌زاده می‌شنویم. امید آنکه مقبول افتد.

به عنوان آغازین سؤال، لطفاً از زمینه‌های اعدام انقلابی حسنعلی منصور نکاتی را بیان کنید.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. پس از مدتی که از تبعید حضرت امام (رحمه‌الله) گذشت، کم‌کم معلوم شد ایشان در بورسای ترکیه هستند. آقای سید فضل‌الله خوانساری، پیشنماز مسجد سجاد و داماد آیت‌الله سیداحمد خوانساری، به‌اتفاق یکی دیگر از آقایان موافقت دولت را جلب کردند تا گذرنامه بگیرند و به حضور امام بروند تا هم دیداری کرده باشند و هم مقداری لباس و چند جلد کتاب برای ایشان ببرند. وقتی حدود چند ماه از تبعید امام به ترکیه گذشت، دیدیم کم‌کم اسم امام دارد فراموش می‌شود. با بعضی از دوستانمان از جمله آقای مرآتی فکر کردیم چه کار کنیم تا نام امام را دوباره بر سر زبان‌ها بیندازیم. نزدیک نیمه‌شعبان بود. فکر کردیم کارت‌هایی را با مضمون تبریک این عید بزرگ به مسلمین جهان و بالاخص زعیم عالیقدر، حضرت امام خمینی چاپ و در میان مردم توزیع کنیم. با این فکر دست به کار شدیم. نخست متن کارت‌ها را فراهم کردیم با این مضمون که «میلاد مسعود بزرگ مصلح جهانی، فروغ مقدس عدل الهی، برچیننده بساط ظلم و بیدادگری، گسترانده بساط عدل و دادگستری، بر عموم شیعیان جهان به‌خصوص نایب برحق، زعیم عالیقدر، آیت‌الله‌العظمی خمینی را تبریک عرض می‌کنیم.» در گوشه کارت هم عکس امام را در سایز ۶×۹ برقی چاپ کردیم. بعد از آن می‌خواستیم قطعه شعر کوتاهی در زیر عکس بیاوریم که در این‌باره با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مشورت کردیم. ایشان در آن زمان در خیابان گوته (ایران کنونی) زندگی می‌کردند. آیت‌الله خامنه‌ای به‌اتفاق آقای هاشمی منزلی را اجاره کرده بودند که دو اتاق پایین آن دست هاشمی و دو اتاق بالا در اختیار آقای خامنه‌ای بود. وقتی به خدمت آیت‌الله خامنه‌ای رفتیم، چند بیت مختلف را بررسی و در نهایت قطعه ذیل را که سروده نعمت میرزازاده است، انتخاب کردیم:

«ای ز وطن دور و ای مجاهد در بند
ای دل اهل وطن به مهر تو خرسند
بو که ببینم تو را دوباره در این ملک
بو که ببینم وطن ز روی تو خرسند
دیر نپاید چنین شبان نفس‌گیر
سوزند صبح انقلاب شکوفند»

آقا خودشان این شعر را پسندیدند و گفتند همین را بنویسید. شعر را زیر عکس چاپ کردیم و کارت‌ها آماده شد. پس از آن برای توزیع آنها برنامه دقیقی طرح کردیم. قرار شد شب نیمه شعبان درست زمانی که اذان مغرب و عشا را می‌گویند، کارمان را شروع کنیم. در طول نماز مغرب و عشا حدود یک ساعت فرصت داشتیم تا آنها را در مساجد پخش کنیم. به این صورت که وقتی امام جماعت مشغول نماز بود، آن را روی سجاده‌اش می‌گذاشتیم. به‌طوری که همان لحظه نتواند آن را باز یا آورنده پاکت را شناسایی کند. همچنین بعضی از آنها را به منشی وکلا در محاضر رسمی می‌دادیم و می‌خواستیم آن را به جناب وکیل برسانند. حتی کارت‌ها را در پاسگاه‌های پلیس نیز پخش کردیم. به این ترتیب وقتی رئیس پاسگاه نبود، آن را به پاسبانی می‌دادیم تا به جناب سروان بدهد. این عملیات با همکاری حدود ۱۰۰ موتورسوار در سطح شهر تهران انجام گرفت و خوشبختانه به خاطر سازماندهی درست کسی هم دستگیر و شناسایی نشد. در عوض اثرگذار بود و نام امام را زنده کرد.

چه شد که اقدام عملی برای از میان برداشتن نخست‌وزیر در دستور کار قرار گرفت؟ چرا حسنعلی منصور به عنوان هدف انتخاب شد؟

مدتی بعد بر اثر خشم و عصبانیتی که در مردم وجود داشت، ما و دیگر برادران دریافتیم آمادگی لازم برای اقدامات مؤثر در جامعه به وجود آمده است، چون به این نتیجه رسیده‌اند که با این دستگاه نمی‌شود با ملایمت مقابله کرد و باید دست به اسلحه برد، کم‌کم زمزمه‌های مبارزه مسلحانه در میان حوزه‌ها برخاست. مقدماتش هم فراهم شده بود و در حوزه‌ها افرادی بودند که تب مبارزه بیشتری داشتند. خیانتی که حسنعلی منصور در جریان تصویب کاپیتولاسیون مرتکب شده بود، باعث شد به عنوان نخستین هدف برای اعلان مخالفت مسلحانه در نظر گرفته شود. مقارن با روی کار آمدن منصور روزنامه‌ها مطالب زیادی علیه وی نوشتند و فساد او را در زمینه‌های مختلف برملا ساختند. این تمهیدات باعث شد سرانجام در روز دوم بهمن ۱۳۴۳ انقلابی پرحرارتی چون محمد بخارایی در مقابل مجلس نخست‌وزیر وقت، حسنعلی منصور را به گلوله ببندد. مرحوم بخارایی شب قبل، وصیت‌نامه‌اش را نوشت و دعا و نیایش به‌جای آورد. روی دسته اسلحه‌ای که برای ترور منصور تهیه کرده بود، یک طرف «خواهان بازگشت حضرت آیت‌الله خمینی» و طرف دیگر «قطع رابطه با اسرائیل» را نوشته بود. اسلحه را هم پشت پاکت نامه بزرگی پنهان کرده بود تا سوءظن کسی برانگیخته نشود. او به بهانه رساندن پاکت به نخست‌وزیر تا چند قدمی منصور رفت و چون به تیررس او رسید، شلیک کرد. منصور زخمی شد و با آن که چند روزی را هم در بیمارستان به سر آورد، سرانجام از این ترور جان سالم به در نبرد. البته برخی می‌گفتند رژیم به دلیل آن که برگزاری جشن‌های شش بهمن را به هم نزند، اعلان خبر مرگ منصور را به تعویق انداخت.

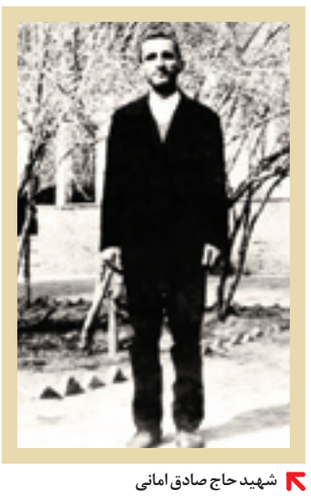

شهید حاج صادق امانی

مدتی که شهید امانی در منزل ما به‌سر می‌بردند، از ایشان فیض بسیار بردیم. اوایل برای اینکه سرگرمی برایشان فراهم کنم، کتاب‌های زیادی در اختیارشان قرار دادم مثل سفرنامه ابن‌بطوطه، روح‌القوانین، تاریخ روضه‌الصفا و... اما او گفت: «اینها را رها کن! قرآن و نهج‌البلاغه را بچسب. هر چه می‌خواهی در قرآن و نهج‌البلاغه هست.»

آیا برای بعد از اعدام منصور هم تمهیداتی اندیشیده شده بود؟ تا چه حد امکان پیاده کردن آن برنامه‌ها به وجود آمد؟

مؤتلفه برای مراسم تشییع جنازه منصور برنامه‌هایی داشت. ما هیئتی به نام «کانون نشر حقایق علوی» داشتیم. آیت‌الله آقارضی شیرازی در هیئت علوی صحبت می‌کرد. هیئت دیگری به نام «هیئت احمدی» بود که آیت‌الله شیخ‌محی‌الدین انواری در آن منابر پرشور و داغی داشت و علیه دستگاه افشاگری می‌کرد، اما سخنران کانون نشر حقایق علوی، آقای اعتمادزاده بود. در ماه رمضان آن سال ده شب اول را آقای شیخ جواد حجتی و شب‌های باقی را آقای هاشمی رفسنجانی در آنجا سخنرانی می‌کردند. تا پیش از ترور منصور شب‌ها مرحوم بخارایی، عراقی و دیگران هر شب در کانون جمع می‌شدند، اما پس از واقعه ترور که مصادف با شب‌های احیا بود، در مسجد را بستند.

ظاهراً شهید حاج صادق امانی چند شبی را مخفیانه در منزل شما به سر بردند. ماجرا چه بود؟ چه شد که منزل شما برای این کار انتخاب شد؟

چند شبی از ترور منصور نگذشته بود که آقای عراقی و عسگراولادی به منزل ما آمدند و گفتند برای مخفی کردن حاج صادق امانی، محلی مناسب‌تر از منزل شما نیافته‌ایم. آقای عسگراولادی گفتند آن شبی که منصور ترور شد، مرحوم شهید صادق امانی را به منزل شهید لاجوردی برده‌اند. دو روز بعد شهید لاجوردی می‌گویند صادق امانی شوهر خواهر من است و امکان دارد خیلی زود سراغ من بیایند و منزلم را تفتیش کنند، بهتر است او را از اینجا ببریم. آقای عسگراولادی می‌گفت در این شرایط ما مضطر شده بودیم که چه باید بکنیم و صادق امانی را کجا پنهان سازیم. ایشان فرمودند مثل حضرت مسلم که شب عرفه مضطر شده بود. عین جمله‌شان همین بود. در همین زمان شهید عراقی پیشنهاد می‌دهند او را به منزل حائری‌زاده می‌بریم. مرحوم آقای عسگراولادی که مرا می‌شناخت، می‌پرسد: «منزل حائری؟ چطور؟ او چند تا بچه کوچک دارد.» شهید عراقی می‌گوید: «شما مصطفی را نمی‌شناسید. من او را خوب می‌شناسم. حاج صادق را به منزل او می‌بریم.» به این ترتیب من هم پذیرفتم و در یکی از شب‌های ماه رمضان بعد از افطار مرحوم امانی را با یک ماشین اپل قدیمی که متعلق به حاج آقا توکلی بود، آوردند و در منزل ما گذاشتند. مرحوم امانی حدود هشت، نه شب در منزل ما بود، اما من هیچ جا در این‌باره صحبتی نکرده و به کسی هم نگفته بودم. قبل از انقلاب احدی این را نمی‌دانست. غیر از رفقایی که در زندان بودند. خانواده امانی هم می‌دانستند. بعد از انقلاب بعضی اوقات که صحبت آن روزها می‌شد، تعجب می‌کردم از کسانی که از این ماجرا اطلاع داشتند، ولی در خاطراتشان گفتند شهید امانی هفت، هشت شب در منزل آقای رضوی بود. در صورتی که ایشان بعد از اینکه همین مدت را در منزل ما گذراند، بار دیگر توسط آقایان عسگراولادی، عراقی و توکلی به منزل آقای رضوی برده و در کمتر از چند ساعت در همان جا دستگیر شد.

ایشان چه مدت بعد از ترک منزل شما دستگیر شد؟

اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم شهید امانی را بعد از افطار از منزل ما بردند و هنگام سحر در منزل آقای رضوی دستگیر شد. یعنی تقریباً کمتر از ۱۰ ساعت در آنجا بودند. با این حال بعضی از دوستان در خاطراتشان هیچ اشاره‌ای به این مسئله نکردند و فقط گفتند شهید امانی هفت هشت شب منزل آقای رضوی بوده است. در صورتی که خود مرحوم امانی در پاسخ بازجویی ساواک که از او می‌پرسند کجا پنهان شده بودی؟ می‌گوید در منزل پارچه‌فروشی به نام حائری که عراقی مرا به آنجا برده بود. بعد ساواک آقای عراقی را تحت فشار قرار می‌دهد و در ملاقاتی که با او داشتم، دیدم ناخن‌هایش را کشیده‌اند، به‌طوری که زرد و کبود شده بود. با این حال شهید عراقی نامی از من نبرد که اگر این کار را می‌کرد، بدون شک به چندین سال زندان محکوم می‌شدم.

آقای عسگراولادی می‌گفت در شرایط پس از ترور منصور ما مضطر شده بودیم که صادق امانی را کجا پنهان سازیم. در همین زمان شهید عراقی پیشنهاد می‌دهند او را به منزل حائری‌زاده می‌بریم. مرحوم آقای عسگراولادی که مرا می‌شناخت، می‌پرسد: «منزل حائری؟ او چند تا بچه کوچک دارد.» شهید عراقی می‌گوید: «شما مصطفی را نمی‌شناسید. من او را خوب می‌شناسم. حاج صادق را به منزل او می‌بریم.»

گذشته از این مسئله، شهید امانی را به لحاظ خصال شخصیتی، چگونه فردی یافتید؟

مدتی که شهید امانی در منزل ما به‌سر می‌بردند، از ایشان فیض بسیار بردیم. مرحوم حاج صادق امانی کمالات بسیار زیادی داشت. اوایل برای اینکه سرگرمی برایشان فراهم کنم، کتاب‌های زیادی در اختیارشان قرار دادم مثل سفرنامه ابن‌بطوطه، روح‌القوانین، تاریخ روضه‌الصفا و... اما او گفت: «اینها را رها کن! قرآن و نهج‌البلاغه را بچسب. هر چه می‌خواهی در قرآن و نهج‌البلاغه هست.» تمام اینها با تفکر عمیق و دقیق در قرآن و نهج‌البلاغه به دست می‌آید. به علاوه در ادب و نزاکت واقعاً نمونه بود. ادب و احترام فوق‌العاده ایشان واقعاً مرا تحت تأثیر قرار داد. در افطار، سحر و روز و شب معمولاً به خواب و حداقل غذا قناعت می‌کرد. غیر از دو زانو جور دیگری نمی‌نشست. حتی زمانی که نیمه‌شب برای خوردن سحری بیدارش می‌کردم، اول شلوارش را می‌پوشید، هیچ‌وقت با پیژامه سر سفره نمی‌آمد. این همه مقید به آداب بود. در زمانی که آدم تحت تعقیب است، خانواده‌اش از او خبر ندارند و در صورت دستگیری حکم اعدامش داده خواهد شد، به‌راستی عجیب و تحسین‌برانگیز بود.

دستگیری سایر اعضای مؤتلفه چگونه صورت پذیرفت؟

مقارن با دستگیری حاج صادق امانی برادران زیادی که با ایشان مرتبط بودند دستگیر شدند. آقای رفیعی را که مرحوم حاج‌هاشم امانی در منزلشان مخفی شده بود، گرفتند. صفارهرندی و نیک‌نژاد هم دستگیر شدند. آقای عراقی هم حوالی منزلشان دستگیر شد. در تفتیش منزل ایشان دفترچه تلفن آن مرحوم را پیدا کردند و از طریق آن مرحوم حاج‌احمد شهاب، مرحوم آقای عسگراولادی، آقای سید ساجدالدین تقربی، شوهر همشیره‌شان را گرفتند. مرحوم حاج‌آقا سعید امانی، حاج‌آقا ابوالفضل حاج‌حیدری، نقی کلانچی، آقای ایپکچی، عباس مدرسی‌زاده، آقای انواری، مرحوم اندرزگو، برادر خوب ما حاج غلامعلی یزدی‌زاده و بسیاری دیگر هم دستگیر شدند. همه اینها به اتهام شرکت در قتل منصور بازداشت شده بودند که هر کدام بعداً به حبس یا اعدام محکوم شدند. دو سه شب از این جریان گذشته بود که شبی آقای توکلی و مرحوم آقای شفیق با من تماس گرفتند و گفتند دستگاه خود اساسنامه مؤتلفه را می‌خواهد. می‌خواهند ببینند در اساسنامه چه چیزی نوشته شده است و آیا از مبارزه مسلحانه در آن مطلبی وجود دارد یا نه. اساسنامه مؤتلفه یک نسخه داشت و آن هم در منزل ما نگهداری می‌شد. آن شب همان یک نسخه را به اتفاق آقایان توکلی و شفیق پیش رو گذاشتیم تا ببینیم چه کار می‌توانیم بکنیم. اساسنامه در سه صفحه تنظیم شده بود، اما خوشبختانه مطالبی که می‌توانست حساسیت دستگاه را برانگیزد، در صفحه سوم جا داشت و توانستیم به طریقی آن صفحه را جدا کنیم، به‌طوری که قابل تشخیص نبود و به نظر می‌رسید مطلب در صفحه دوم به پایان رسیده است. آقایان توکلی و شفیق هم آن دو صفحه را بردند و تحویل دادند.

تشکیلات مؤتلفه پس از دستگیری اعضا چه شرایطی داشت؟

پس از ترور منصور، نظم جلسات مؤتلفه به کلی به هم خورد. در مسجد جامع بسته شد و از نوزدهم ماه رمضان به بعد کسی را به آنجا راه ندادند. بخش اعظم سران مؤتلفه در زندان به سر می‌بردند. روحیه مبارزه در افراد ضعیف شده بود. یک هفته از دستگیری برادران امانی، عسگراولادی و دیگران می‌گذشت. شبی حاج مهدی احمد ـ از برادرانی که پس از مدتی بعدها تغییر مشی داد ـ به من زنگ زد و گفت: «مقدار زیادی از شماره‌های نشریه انتقام در مغازه اوست و باید به طریقی خارج شود، چون ممکن است ساواک آنجا را بازرسی کند.» نشریه انتقام که تا زمان ترور منصور بیش از دو سه شماره از چاپ آن نمی‌گذشت، ارگان مؤتلفه بود.

چرا بقیه اعضای مؤتلفه، متعاقب دستگیری چهره‌های شاخص، دستگیر نشدند؟

چون اعضای دستگیرشده مؤتلفه هیچ‌کدام اقرار نکرده بودند. پس از مدتی پرونده قتل منصور از پرونده مؤتلفه جدا شد. وقتی تابستان رسید، آنها را برای محاکمه به عشرت‌آباد می‌بردند. در این مدت با برادرانمان آقای سیدعباس بهشتی، فداقی و الهی جلسه می‌گذاشتیم و کارهایی می‌کردیم، مثلاً برای خواندن نماز به مسجد می‌رفتیم، بعد جوری برنامه می‌چیدیم که کنار یکدیگر قرار بگیریم و به طریقی پیغام‌ها را رد و بدل کنیم. به این ترتیب با همین قرار و مدارها و ملاقات‌ها ارتباطمان را با یکدیگر و افراد حوزه زیر دستمان حفظ می‌کردیم و حیات مؤتلفه تا نوروز سال ۱۳۴۴ ادامه یافت اما آن سال، سال بدی بود. ارتباط ما با آقای بهشتی قطع شد و مدتی بعد هم ایشان به آلمان رفتند. در این زمان سکوت مطلق بر جامعه حکمفرما بود. امام در تبعید به‌سر می‌برد و نام ایشان کم‌کم از سر زبان‌ها می‌افتاد. مبارزان در زندان به سر می‌بردند و از دیگران هم صدایی برنمی‌خاست. یک بار با برادرمان آقای محمود مرآتی مشورت کردیم و به این نتیجه رسیدیم که باید اظهار وجود کنیم و این سکوت مطلق را بشکنیم. یکسری اعلامیه و یکی دو تا تراکت بیرون دادیم که زحمت چاپش را آقای مرآتی تقبل کرد. ۴۰ روز مانده به پایان سال، یعنی ۱۲ بهمن ۱۳۴۴ استادان و فضلای حوزه علمیه اعلامیه خوبی دادند که متن جالبی داشت و از آن جالب‌تر امضای اشخاص پای آن بود؛ کسانی که امروز بسیاری از آنها شهید شده‌اند و برخی هم جزو شخصیت‌های مهم نظام جمهوری اسلامی هستند.

جمع کردن این امضاها چه دشواری‌هایی داشت؟

البته جمع کردن این امضاها کار مشکلی بود و هر کسی حاضر به این کار نمی‌شد. زمانی که تلگراف آماده شد، ما به هر دری زدیم تا در تهران چاپخانه‌ای پیدا کنیم که آن را چاپ کند، سرانجام تلگراف را به تعداد بالا چاپ، تکثیر و توسط بچه‌ها پخش کردیم. ۲۰ روزی گذشت و دیدیم کسی سراغ ما نیامد. در آن زمان مرحوم باهنر در انتهای کوچه آبشار منزل داشت. چهار اتاق اجاره کرده بود و تا آن زمان هم مجرد بود. با ایشان رفت و آمد داشتیم و جلساتی با حضور ایشان برقرار می‌کردیم. آقای باهنر در کارش بسیار دقیق، منظم و در عین حال بی‌سروصدا بود. جلسات هفته‌ای یک شب در منزل یکی از اعضا برگزار می‌شد. من به همراه آقای مهدی بداقی، سیدعباس بهشتی، تقی الهی و حاج جواد مقصودی از طریق همین جلسات با مرحوم باهنر ارتباط داشتم. مقارن با این احوال و حدود اواخر اردیبهشت بود که دادگاه بدوی حکم اعضای مؤتلفه را صادر کرد. آن روز رأس ساعت ۸ صبح در منزل حاج‌آقا تقی الهی و با حضور مرحوم باهنر جلسه داشتیم. وقتی اخبار رادیو محکومیت برادران ما را اعلام کرد، خدا می‌داند چه حالی پیدا کردیم. مرحوم عراقی، صادق امانی و محمد بخارایی به اعدام محکوم شده بودند. حکم حبیب‌الله عسگراولادی حبس ابد، ابوالفضل حاج‌حیدری ابد، آیت‌الله انواری ۱۵ سال زندان و احمد شهاب هم ۱۰ سال و ۷۵ روز زندان بود.

شهدای مؤتلفه اسلامی پس از ابلاغ حکم اعدام در دادگاه نظامی